

زولتان کوچش

استعاره‌ها از کجا می‌آیند؟
شناخت بافت در استعاره

جهانشاه میرزاییگی



زولتان کوجش

استعاره‌ها از کجا می‌آیند؟
شناختِ بافتِ در استعاره

ترجمه

جهانشاه میرزاییگی



This is a Persian translation of
Where Metaphors Come From
Reconsidering Context in Metaphor
By Zoltán Kövecses
Oxford University Press, New York, 2015
Translated by Jahānshāh Mirzābeigi
Āgāh Publishing House, Tehran, 2017
info@agahpub.ir

سرشناسه: کوچش، زولتان، ۱۹۴۶ م. Kövecses, Zoltán
عنوان و نام پدیدآور: استعاره‌ها از کجا می‌آیند؟ / شناخت بافت در استعاره / زولتان کوچش

ترجمه جهانشاه میرزاییگی
مشخصات نشر: تهران: نشر آگاه، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۳۲۸ ص.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۱۶-۳۸۶-۹

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: *Where Metaphors Come From*
Reconsidering Context in Metaphor

یادداشت: کتابنامه

موضوع: استعاره

موضوع: Metaphor

موضوع: زبان - تنوع

موضوع: Language and Languages—Variation

موضوع: گفتار

موضوع: Discourse analysis

شناسه افزوده: میرزاییگی، جهانشاه، ۱۳۲۷ -، مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ ک۹/الف/۲۲۸ PN

رده‌بندی دیویی: ۸۰۸

شماره کتابشناسی ملی: ۴۸۰۸۲۷۰



زولتان کوچش

استعاره‌ها از کجا می‌آیند؟

شناخت بافت در استعاره

ترجمه جهانشاه میرزاییگی

چاپ یکم ترجمه فارسی: زمستان ۱۳۹۶، آماده‌سازی و نظارت بر چاپ: دفتر نشر آگاه
(آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: سمیه حسینی، نمونه‌خوان: فرهاد گلچین، ناظر چاپ: هومن بخشی)

چاپ و صحافی: فرهنگ‌بان

شمارگان: ۵۵۰ نسخه

همه حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است

انتشارات آگاه

خیابان انقلاب، بین فروردین و اردیبهشت، شماره ۱۳۴۰. تهران ۱۳۱۴۶

فروش اینترنتی: www.agahbookshop.ir

قیمت: ۲۴,۰۰۰ تومان

فهرست

۷	پیش‌گفتار
۱۳	فصل یکم: استعاره، جسمانیت و بافت
۳۵	فصل دوم: معنی‌سازی
۵۷	فصل سوم: نظام مفهومی
۸۳	فصل چهارم: عواملِ بافتی
۱۱۹	فصل پنجم: استعاره و فرهنگ
۱۵۷	فصل ششم: خلاقیتِ بافت القاشده
۱۸۹	فصل هفتم: بافت و استعاره در شعر
۲۱۵	فصل هشتم: بافتِ مفهومی شوخ‌طبعی زبانی
۲۵۱	فصل نهم: خوش‌حالی در بافت
۲۸۵	فصل دهم: استعاره و بافت
۳۲۳	منابع

پیش‌گفتار

کار بر روی استعاره، که با اثر پیش‌گام لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) زیر نام استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم شروع شد، آشکارا نشان داد که استعاره‌ها جزء جدایی‌ناپذیر زبان و اندیشه روزمره ما هستند. هم زبان روزمره و هم نظام مفهومی‌ای که ما برای مقاصد روزمره به کار می‌بریم از استعاره‌های زبانی استعاره‌های مفهومی متناظری استفاده می‌کنند که در زیربنای استعاره‌های زبانی قرار دارند. اثر قبلی لیکاف و جانسون و همین‌طور بسط و گسترش اخیر آن نشان می‌دهد که ماهیت نظام مفهومی انسان شدیداً استعاری است و ما استعاره‌ها را در جریان ارتباطات عادی روزمره به راحتی و به صورت ناآگاه به کار می‌بریم. آنچه در این دیدگاه این امر را امکان‌پذیر می‌سازد این است که استعاره‌های مفهومی متشکل از مجموعه‌هایی از تناظرها، یا نگاشت‌های منظم میان دو حوزه تجربه هستند و معنی هر عبارت استعاری خاص که یک استعاره مفهومی زیربنایی را محقق می‌سازد مبتنی بر چنین تناظرهایی است. چون استعاره‌های مفهومی و نگاشت‌های آن‌ها به راحتی دست‌رس پذیرند، سخن‌گویان/ مفهوم‌سازان در جریان ارتباطات روزمره، هر زمان به معنی‌های مبتنی بر این نگاشت‌ها نیاز داشته باشند، می‌توانند آن‌ها را به راحتی به کار ببرند.

آنچه این دیدگاه به ظاهر می‌نماید این است که گویی برقراری ارتباط به کمک استعاره فقط مسئله دانش ما از استعاره‌های مفهومی و نگاشت‌های آن‌هاست که در ذهن ما انبار شده‌اند. ظاهراً ارتباط و مفهوم‌سازی به کمک استعاره حاصل یک مجموعه استعاره از پیش موجود است که به یک مجموعه

معنای استعاری از پیش موجود منجر می‌شوند؛ این استعاره‌ها به راحتی در دسترس کسانی قرار می‌گیرند که می‌خواهند آن‌ها را به کار ببرند. اما چنین دیدگاهی صرفاً روایتی از نظریه عامیانه ارتباط است که توسط استعاره کانال^۱، آن‌گونه که مایکل ردی (۱۹۷۹) آن را به درستی مورد بررسی و انتقاد قرار داده، توصیف شده است؛ ردی خاطر نشان می‌سازد که ارتباط با ارسال معنی - اجسام از پیش موجود و از پیش بسته‌بندی شده در ظرف‌های زبانی برای ذهن - ظرف‌های دیگر بسیار متفاوت است. محققان در رشته‌های مختلف نظریه‌های بسیار پیش‌رفته‌تری را درباره نحوه برقراری ارتباط در میان انسان‌ها و نحوه معنی‌سازی توسط انسان مطرح کرده‌اند؛ زبان‌شناسان شناختی، به خصوص، یک مدل از معنی‌سازی را (تقریباً به اتفاق آرا) فرض می‌گیرند که می‌توان آن را به صورت زیر توصیف کرد:

مردم بر مبنای تجربه‌های بدنی خود در باره جهان، دانش کسب می‌کنند و در باره جهان مفهوم می‌سازند. بازنمودهای ذهنی ناشی از این تجارب بدنی در فعالیت‌های اجتماعی ما حکم می‌شوند و در جریان آن این امکان برای ما فراهم می‌شود که جنبه‌های مختلف جهان را با دیگران به اشتراک بگذاریم. آنچه در جریان این اشتراک‌گذاری جهان (از طریق بازنمودهای آن) اتفاق می‌افتد را می‌توان این‌گونه توصیف کرد که «کسی توجه کسی را به چیزی جلب می‌کند». این «فضای توجه مشترک» (سینها، ۲۰۰۷) توجه طرف ارتباط را به صحنه دیگر جلب می‌کند: «صحنه ارجاعی»^۲. این دو یک موقعیت بین ذهنی تشکیل می‌دهند که «عالم گفتمان»^۳ نامیده می‌شود و در آن گوینده/مفهوم‌ساز ۱ توجه شنونده/مفهوم‌ساز ۲ را، از طریق کاربرد نمادهای زبانی (یا غیرزبانی)، به یک صحنه ارجاعی جلب می‌کند.

ویژگی مهم نمادهای زبانی به کار رفته در ارتباط این است که دورنمایی را بر نمایش یا بازنمود جهان تحمیل می‌کنند. این ویژگی نشانه‌های زبانی را از نشانه‌های غیرزبانی متمایز می‌سازد. نمادهای زبانی به صورت ذاتی جهان را به

1. Conduit metaphor

2. referential scene

3. world of discourse

روش خاصی تعبیر می‌کنند، یعنی، از یک دورنمای معین آن را عرضه می‌کنند. بنابراین انتخاب آن‌ها در فرایند ارتباط همواره از رابطه محدود ارجاعی میان نشانه‌های زبانی و جنبه‌های جهان فراتر می‌رود. انتخاب دورنما، اساساً، به دو نقطه ارجاع، یا مرکز سمت‌گیری^۱، در موقعیت‌های ارتباطی بستگی دارد: «مرکز ارجاعی» و «موضوع آگاهی»^۲. می‌توانیم موقعیتی را از دیدگاه یک مرکز ارجاعی بینیم که روابط فضایی، زمانی و اجتماعی را برای تعبیر یک صحنه ارجاعی به دست می‌دهد. نقطه ارجاع دیگر «موضوع آگاهی» است، یعنی، عامل فعال آگاهی که ادراک می‌کند، تمایل دارد، فکر می‌کند و حرف می‌زند. شبیه مرکز ارجاعی، این مرکز ارجاع، در حالت پیش‌فرض شخصی است که پاره‌گفتار را تولید می‌کند. معنی نمادهای زبانی فقط در بافت بین‌ذهنی، یعنی در فضای توجه مشترک پدید می‌آید.

تولید و درک پاره‌گفتارها، یعنی ساخت معنی، همواره تحت تأثیر یک بافت بزرگ‌تر نیز هست و در آن پدید می‌آید. بافت بزرگ‌تر، علاوه بر گوینده و مخاطب، شامل شرایطی است که پاره‌گفتار در آن تولید می‌شود (از جمله چه کسی ارتباط برقرار می‌کند، با چه کسی، کی و کجا)، شرایط عمل که پاره‌گفتار جزئی از آن است (قصد و نیت و دیگر حالت‌های ذهنی که انگیزه تولید پاره‌گفتار را فراهم می‌کنند، یعنی، آن‌چه در پاسخ به پرسش چرا ارتباط برقرار می‌شود می‌آید)، همین‌طور دانش پس‌زمینه وابسته به موضوع ارتباط (یعنی پاسخ به پرسش «در باره چه»). این موارد در نظام مفهومی ما به صورت تنوعی از ساختارهای ذهنی بازنموده می‌شود (برای اطلاع بیشتر شهوین^۳ ۱۹۹۹ را ببینید).

همه اطلاعات موجود در موقعیت ارتباطی در تولید و درک پاره‌گفتارهای خاص، یعنی در ساخت معنی نقش بازی نمی‌کنند (نگاه کنید، مثلاً، به فون دایک^۴ ۲۰۰۹). این شرکت‌کنندگان در فرایند ارتباط است که باید تصمیم بگیرند کدام عوامل در ساخت معنی مربوط‌اند یا نیستند. این بدان معنی است که بافت

هیچ وقت از پیش تعیین شده و به‌طور عینی موجود نیست؛ بافت در جریان فرایند ارتباط باید تولید (و بازتولید) بشود. این دیدگاه از ماهیت بافت حاکی از آن است که ساختِ معنی به‌شدت بافت‌وابسته است و حتی پاره - گفتارهای از لحاظِ صوری یک‌سان ممکن است در بافت‌های متفاوت معنی‌های بسیار متفاوت داشته باشند. به عبارتِ دیگر، ساختِ معنی یک فرایندِ خلاق و پویاست که از برهم‌کنش معنی‌های (کمابیش) متعارف (نمادهای) زبانی مبتنی بر تجربهٔ جسمانی، از یک سو، و عواملِ بافتی مربوط، از دیگر سو، ناشی می‌شود.

علی‌رغم تأکیدِ شدید بر اهمیتِ بافت در معنی‌سازی در کاربردشناسی و بسیاری شاخه‌های علوم اُپسانی و علوم اجتماعی (مثلاً، نگاه کنید به دورانتی و گودوین، ۱۹۹۲؛ شهون، ۱۹۹۹؛ می، ۲۰۰۱؛ فون دایک، ۲۰۰۸، ۲۰۰۹، ۲۰۱۴)، دیدگاه مسلطِ کنونی استعاره - یا نظریهٔ استعارهٔ مفهومی - هنوز، در کل، از یک بافتِ یک‌پارچه‌ساز در مدلِ معنی‌سازی استعاری خود برخوردار نیست. این موقعیت، طی سال‌ها، به انتقادهای زیادی از جانب مؤلفان و رشته‌های مختلف نسبت به نظریهٔ استعارهٔ مفهومی منجر شده است (مثلاً نگاه کنید به لیزنبرگ، ۲۰۰۱؛ کمرون، ۲۰۰۷؛ الف؛ کمرون و لا ویراستاران، ۱۹۹۹، برنندت و برنندت، ۲۰۰۵؛ استین، ۲۰۱۱؛ دایگنان، ۲۰۱۰؛ برای یک بررسی عام نگاه کنید به گیبز، ویراستار، ۲۰۰۸). اما همواره آشکار بوده است که بافت در تولید و درک استعاره‌ها در جهانِ واقعی اهمیت تعیین‌کننده دارد (مثلاً نگاه کنید به گوتلی، ۱۹۹۷، ۲۰۰۷؛ موسولف، ۲۰۰۴؛ چارتریز-بلک، ۲۰۰۴؛ کوچش، ۲۰۰۵؛ گروه پراگلیجاز، ۲۰۰۷؛ سمینو، ۲۰۰۸؛ موسولف وزینکن، ۲۰۰۹؛ مک‌آرثور و دیگران، ۲۰۱۲؛ اشمیت، ۲۰۱۲).

با این همه، تلاش‌هایی از جانبِ تعدادی از پژوهش‌گران که احساسِ هم‌دلی با نظریهٔ استعارهٔ مفهومی داشتند برای نشان دادن این نکته وجود داشت که یک نظریهٔ بافت برای توصیفِ پیدایی استعاره و ساختِ معنای استعاری اساسی است (مخصوصاً نگاه کنید به آثارِ گیبز و همکاران، مثلاً گیبز، ۱۹۸۷، ۱۹۹۴، ۲۰۱۲؛ گیبز و گریگ، ۱۹۸۹؛ ریچی، ۲۰۰۴، ۲۰۰۶). وانگهی، چندین محقق

نظریه‌هایی از استعاره را پیشنهاد کرده‌اند که با دیدگاه استعاره‌های مفهومی سازگارند و نقشِ بافت را در چارچوبِ نظریهٔ نظام‌های پویا در نظر می‌گیرند (نگاه کنید به گبیز و کمرون، ۲۰۰۷؛ گبیز ۲۰۱۱، ۲۰۱۲). و محققانی که کمتر با نظریهٔ استعارهٔ مفهومی موافق‌اند نیز چارچوب‌هایی پیشنهاد داده‌اند که در درونِ آن‌ها پدیدهٔ معنی‌سازی استعاری در بافت را توصیف می‌کنند — از میان این‌ها احتمالاً مؤثرترین چارچوب نظریهٔ ربط^۱ اسپربر و ویلسون (۱۹۹۵/۱۹۸۶) است.

در این کتاب من برخی از این آثارِ پیشین در مورد بافت را بحث و بر آن‌ها تکیه خواهم کرد. و، درست به همین اندازه مهم، تلاش خواهم کرد به بیشترِ انتقادهایی که علیه نظریهٔ استعارهٔ مفهومی مطرح شده است پاسخ بدهم. در فصلِ پایانی کتاب، تلاش می‌کنم چند تا از ایده‌هایی که دیگران مطرح کرده‌اند را در چارچوبِ جدیدی که من در فصل‌های آینده بسط می‌دهم ادغام کنم و نشان بدهم که چه‌گونه می‌توانیم نظریهٔ استعارهٔ مفهومی را به گونه‌ای بسط بدهیم که بیشترِ این انتقادهای را در بگیرد. پیشنهاد عمدهٔ من این خواهد بود که توصیفِ پیدایی و کاربردِ استعاره بدون توجه جدی به وابستگی نزدیکِ ذهنِ استعاری به محیطِ ذهنی، فیزیکی و اجتماعی پیرامون ناممکن خواهد بود. محیطِ پیرامون آشکارا، و همان‌طور که انتظار می‌رود، متشکل است از پافتِ موقعیتی و بافتِ زبانی. اما به صورتِ کمتر آشکار و شاید کمتر مهم، من پیشنهاد می‌کنم که محیطِ پیرامون شامل بدن به عنوان بافت هم می‌شود. به عبارتِ دیگر، من جسمانیتِ استعاره را ویژگی بافتی در نظر می‌گیرم که بازتعبیرِ اساسِ بدنی استعاره است. سرانجام و شاید مهم‌تر از همه، من پیشنهاد می‌دهم که نظامِ مفهومی هم‌زمان استعاره‌ها را تولید می‌کند و اجزای آن به مثابه بافت در خدمتِ این تولید هستند. من این بخش از نظامِ مفهومی را «بافتِ شناختی - مفهومی» می‌نامم. وابستگی شدید نظامِ مفهومی استعاری به بافت‌های موقعیتی، گفتمان، بدنی و

شناختی - مفهومی با نظریه‌ای از ذهن سازگار است که در آن شناخت نه تنها جسمانی است بلکه هم‌چنین به راه‌های گوناگون ریشه در جسمانیت دارد.

ساختار کتاب

این کتاب متشکل است از واحدهای موضوعی^۱.

اولین واحد موضوعی شامل فصل‌های ۱، ۲ و ۳ است و به مثابه مقدمه‌ای است برای برخی موضوع‌های پایه در ذهن مجازی، از جمله بحث عملیات استنباطی که در خلق مفاهیم انتزاعی و نظام مفهومی حاصل به کار می‌روند. واحد موضوعی دوم، فصل‌های ۴، ۵، ۶ و ۷، از طریق تعداد بسیار زیادی مثال در گفتمان واقعی، رابطه نزدیک تولید (و درک) استعاره و بافت را بررسی می‌کند. من در این جا رایج‌ترین عوامل بافتی‌ای را بحث می‌کنم که به استعاره‌ها در گفتمان و موضوع خلاقیت استعاری هم در زبان روزمره و هم در زبان شعر منجر می‌شوند.

واحد موضوعی سوم، فصل‌های ۸ و ۹، دو مطالعه موردی مفصل‌تر را مورد بررسی قرار می‌دهد: یک کنش ذهنی خاص، یا فرایند (شوخی طبعی) و یک مفهوم خاص (خوش حالی) که هر دو به شدت متکی به مفهوم‌سازی استعاری هستند. مطالعه فرایند و مفهوم به ما امکان می‌دهد که پیچیدگی‌های بیشتری را در ماهیت بافت و تأثیر آن بر مفهوم‌سازی استعاری مشاهده کنیم.

واحد موضوعی چهارم، فصل ۱۰، سرنخ‌های مختلف در برهم‌کنش مفهوم‌سازی استعاری و عوامل بافتی را به هم نزدیک می‌کند. در این جا تلاش می‌کنم توصیف منسجمی از رابطه میان استعاره و بافت را که با دیدگاه‌های اخیر شناختی سازگار باشد به دست بدهم.

استعاره، جسمانیت و بافت

نظریه استعاره مفهومی را می‌توان دیدگاهی از استعاره در نظر گرفت که در آن ساختمانِ معنی استعاری صرفاً موضوع این نکته است که چه‌گونه استعاره‌ها از هم‌بستگی‌ها در تجربه (برای استعاره‌های هم‌بستگی) یا از شباهت‌ها بین حوزه‌های تجربی (برای استعاره‌های شباهت) برمی‌خیزند (فصل ۲ را ببینید). در هر دو، معنی استعاری را می‌توان مشتق از یک مجموعه تناظر، یا نگاشت، منظم میان این دو جنبه تجربه در نظر گرفت. اما شواهد هم از کار پیشین و هم از کار اخیرتر نشان می‌دهد که این دیدگاه ساده‌انگارانه و نارساست، و یک دیدگاه پیراسته‌تر مورد نیاز است. آن جنبه از ساختمان معنی استعاری که باید مورد بررسی قرار بگیرد حول موضوع بافت و این که چه‌گونه در درک و خلق (تولید) استعاره نقش بازی می‌کند دور می‌زند. من در این فصل نشان می‌دهم که معنی استعاری در کاربرد زبان (یا دیگر انواع ارتباط) صرفاً برخاسته از استعاره‌های مفهومی، نگاشت‌هایی که آن‌ها را تشکیل می‌دهند، و پی‌آمدهای استعاری‌ای نیست که ممکن است در پی داشته باشند. به‌علاوه نشان می‌دهم که ساختمان استعاره مفهومی شدیداً وابسته به بافت است و شامل دو موضوع به هم نزدیک (اگر نه یک‌سان) در مورد بافت است که از دو زاویه متفاوت انتخاب شده‌اند: یکی از جانب شخصی که تلاش می‌کند استعاره را در بافت درک کند

(مفهوم‌ساز ۲) و دیگری از طرف کسی که استعاره را در بافت تولید یا خلق می‌کند (مفهوم‌ساز ۱).

در این جا هدف من این است که مفهوم بافت را در ارتباط با استعاره بحث کنم، گرچه در این مرحله فقط می‌توانم یک ایده بسیار خام از آن به دست بدهم — روی هم رفته، توصیف نقش بافت در ساختمان معنی استعاری هدف عمده و نهایی این کتاب است. تعریفی از بافت که من برای هدف‌های خود در این مرحله اولیه از بحث از همه مناسب‌تر یافتم از فون دایک (۲۰۰۹: ۵) است: «... بافت چیزی است که مرتبط با موقعیت اجتماعی خود شرکت‌کنندگان تعریف می‌شود». در فصل آخر، من توصیف مفصل‌تر و کامل‌تر بافت را در ارتباط با استعاره مطرح می‌کنم.

عوامل بافتی‌ای که در نوشته‌ها عموماً به آن‌ها پرداخته می‌شود در دو گروه عمده قرار می‌گیرند: زبانی و غیرزبانی. عوامل زبانی را غالباً «هم - متن» (context) می‌نامند و ظاهراً روشن و بی‌ابهام است. گفتمانی است که حول و حوش (بیشتر قبل از) یک عبارت استعاری خاص قرار می‌گیرد. اصطلاحی که برای اشاره به عوامل غیرزبانی به کار می‌رود همان «بافت» (context) است. اما اصطلاح بافت غالباً برای اشاره به هر دو نوع عامل، زبانی و غیرزبانی، به کار می‌رود و همین اصطلاح است که بر تولید و درک استعاره‌ها اثرگذار است. من اصطلاح بافت را در این مفهوم عام‌تر به کار می‌برم.

نظریه استعاره مفهومی در یک نگاه

در نظریه استعاره مفهومی، استعاره در معنای وسیع‌تر به مثابه مفهوم‌سازی یک حوزه از تجربه بر حسب حوزه دیگر تعبیر می‌شود. حوزه‌ای از تجربه که برای درک حوزه دیگر به کار می‌رود از حوزه‌ای که می‌خواهیم آن را درک کنیم نوعاً فیزیکی‌تر، تجربه آن مستقیم‌تر و شناخته شده‌تر است؛ حوزه دوم نوعاً انتزاعی‌تر، تجربه آن غیرمستقیم‌تر و کمتر شناخته شده است. در دیدگاه زبان‌شناسی شناختی استعاره، که با کتاب *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم* لیکاف و جانسون (۱۹۸۰)

شروع شد، حوزه فیزیکی تر و عینی تر را حوزه مبدأ و حوزه انتزاعی تر را حوزه هدف می‌نامند (برای یک بررسی تازه تر و جامع تر از نظریه استعاره مفهومی، نگاه کنید به کوچش، ۲۰۱۰ الف). حوزه‌های تجربه در ذهن با مفاهیمی که به صورت چارچوب‌های ذهنی^۱، یا مدل‌های شناختی داده می‌شوند بازنمایی می‌شوند. این است که ما از استعاره‌های مفهومی صحبت می‌کنیم. چارچوب مبدأ و چارچوب هدف با یک مجموعه تناظر مفهومی یا نگاهت به هم مربوط می‌شوند. از این رو، در این دیدگاه استعاره یک مجموعه تناظر یا نگاهت میان عناصر دو چارچوب ذهنی است. برای مثال، یک مجموعه تناظر میان مسافر و کسی که زندگی را اداره می‌کند - نحوه سفر مسافر و روش زندگی فرد، مقصدی که مسافران می‌خواهند به آن برسند و هدف‌های زندگی فرد، و موانع فیزیکی سر راه مسافر و مشکلات زندگی فرد - همه یک مجموعه نگاهت تشکیل می‌دهند که استعاره زندگی سفر است را می‌سازند. هر استعاره مفهومی نوعاً تعدادی تجلی زبانی (واژه‌های به طور استعاری به کار رفته و عبارت‌های پیچیده‌تر) برای گفت‌وگو در باره حوزه هدف دارد. در این مثال جمله‌های «با ایست بازرسی برخورد کردیم»، «او در زندگی بی‌هدف دور خودش می‌چرخد» و «این راه درست زندگی کردن نیست» و جز این‌ها، تناظرهای میان عناصر مانع و مشکل، مقصد و هدف، و مسیر و روش را به ترتیب متجلی می‌سازند یا صرفاً بیان می‌کنند. بر روی هم نشان می‌دهند که مفهوم کاملاً انتزاعی زندگی به طور جزئی بر حسب مفهوم کاملاً عینی‌تر سفر فهمیده می‌شود. معنی‌های عبارت‌های استعاری خاص مبتنی بر تناظرها یا نگاهت‌های مفهومی هستند.

رده‌بندی استعاره‌ها

استعاره‌ها را از چندین راه می‌توان رده‌بندی کرد، که از آن میان می‌توانیم به نقش شناختی، ماهیت، متعارف بودن، عمومیت، ریشه‌دار بودن و مانند آن‌ها اشاره کنیم. با توجه به نقش شناختی، به گفته لیکاف و جانسون (۱۹۸۰)، می‌توانند ساختاری باشند (مثل زندگی سفر است) یا غیر ساختاری (مثل زمانی

که مفهومی را با دادن ارزش مثبت یا منفی ارزیابی می‌کنیم - خوب بالاست، بد پایین است) - دیدگاهی که خود مؤلفان (لیکاف و جانسون ۲۰۰۳) با این گفته که «تمامی استعاره‌های مفهومی ساختار را بر حوزه هدف می‌نگارند» آن را اصلاح کرده‌اند (با این حال احتمالاً می‌توانیم قبول کنیم که بین استعاره‌هایی که عمدتاً ساختار را بر حوزه هدف می‌نگارند و آن‌هایی که نوعی ارزیابی منتقل می‌کنند تفاوت وجود دارد). از لحاظ ماهیت، استعاره‌های مفهومی می‌توانند مبتنی بر دانش عام ما (به صورت گزاره) در خصوص یک ناحیه تجربه و تصاویری که از حوزه‌های مختلف جهان داریم باشند (مثلاً ذهن یک کامپیوتر است در مقایسه با ذهن یک ظرف است) (نگاه کنید به لیکاف، ۱۹۹۳؛ کوچش، ۲۰۱۰ الف). در خصوص متعارف بودن، استعاره‌های مفهومی می‌توانند متعارف و نامتعارف یا جدید باشند (آن‌گونه که در زندگی سفر است در مقایسه با زندگی یک جعبه شکلات است دیده می‌شود) (نگاه کنید به لیکاف و ترنر، ۱۹۸۹). از لحاظ عمومیت، استعاره‌های مفهومی می‌توانند عام و خاص باشند (آن‌گونه که در عاطفه نیروست در مقایسه یا خشم یک مایع داغ در داخل یک ظرف است در برابر آدم خشم‌گین یک کتری است دیده می‌شود) (نگاه کنید به لیکاف، ۱۹۹۳). از لحاظ ریشه‌داری یا اساس استعاره، استعاره‌های مفهومی ممکن است ریشه در روابط قیاسی بین دو حوزه و در هم‌بستگی‌های بدنی در تجربه بین دو حوزه داشته باشند (آن‌گونه که در زندگی نمایش تئاتر است در برابر خشم گرماسی دیده می‌شود) (نگاه کنید به لیکاف، ۱۹۹۳؛ گردی، ۱۹۹۹). انواع استعاره‌هایی که این تمایزها به دست می‌دهند را می‌توان در موارد خاص استعاره‌های مفهومی با هم ترکیب کرد، و تمایزها در درجات مختلف بین دو غایت این مقیاس‌ها پدید می‌آیند.

استعاره و جسمانیت عمومی

گویندگان بومی همه زبان‌ها، وقتی در باره جهان با هم تبادل نظر می‌کنند، تعداد بسیار زیادی استعاره به کار می‌برند (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰). این واژه‌ها

و عبارتهای به طور استعاری به کار رفته ممکن است در میان زبان‌ها به صورت قابل توجهی تغییر کنند. برای مثال، ایده‌ای که زبان انگلیسی آن را با صرف کردنِ زمان (... spending ...) بیان می‌کند در زبان مجاری با پر کردنِ زمان (... filling ...) بیان می‌شود. «تصاویری» که زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف می‌توانند به کار ببرند می‌تواند فوق‌العاده متنوع باشد، و بنابراین طبیعی است که این پرسش مطرح شود: آیا اصلاً استعاره می‌تواند جهانی باشد، اگر منظور ما از «جهانی» این باشد که آن عبارتهای استعاری در همهٔ زبان‌ها به کار بروند؟ این پرسش نه فقط به این دلیل مشکل است که خلافِ تجارب و شم و شهودِ روزمرهٔ ما در بابِ زبانِ استعاری در زبان‌ها و فرهنگ‌های گوناگون است، بلکه هم‌چنین به این دلیل که بین ۴۰۰۰ تا ۶۰۰۰ زبان در سراسر دنیا وجود دارد نیز مطالعهٔ آن فوق‌العاده دشوار است.

اما اگر از عبارتهای زبانی به طور استعاری به کار رفته در زبان‌های مختلف فراتر برویم، و عوضِ عبارتهای زبانی، استعاره‌ای مفهومی را در نظر بگیریم، متوجه می‌شویم که بیشتر استعاره‌های مفهومی در گسترهٔ وسیعی از زبان‌ها به کار می‌روند (نگاه کنید به کوچش، ۲۰۰۵). برای مثال هُویت و آلورسون (۱۹۹۴) متوجه شدند که استعارهٔ مفهومی زمان فضا است را می‌توان در زبان‌های مختلفی چون انگلیسی، چینی ماندارین، هندی و سِسوتو پیدا کرد. پژوهش‌گران بسیار دیگر پیشنهاد کرده‌اند که همین استعارهٔ مفهومی در زبان‌های بسیار دیگر حضور دارد. چندین استعارهٔ مفهومی دیگر در تعدادِ زیادی زبان مختلف یافت می‌شوند. کوچش (۲۰۰۰) خاطر نشان می‌سازد که بر اساس شواهد از تعدادِ زیادی زبان‌شناس گویندهٔ بومی زبان‌های زیر: انگلیسی، چینی، ژاپنی، مجاری، والوف، زولو، لهستانی و بسیاری دیگر به درجات مختلف دارای استعارهٔ آدم خشم‌گین یک ظرفِ تحت فشار است هستند. اثر نینگ یو (۱۹۹۵، ۱۹۹۸) نشان می‌دهد که استعارهٔ خوش‌حالی بالاست نه تنها در زبان انگلیسی بلکه در زبان چینی هم وجود دارد. نظام استعاره‌هایی که استعارهٔ ساختارِ رویداد نامیده می‌شود (لیکاف، ۱۹۹۳) شامل زیر-استعاره‌های زیر است: علت‌ها نیروها هستند، حالت‌ها

ظرف‌ها هستند، هدف‌ها مقصدها هستند، کنش حرکت است، مشکلات موانع (حرکت) هستند، و جز این‌ها. جالب این‌که، علاوه بر انگلیسی، این مجموعه زیر-استعاره در زبان‌ها و فرهنگ‌های کاملاً متفاوتی چون چینی (یو، ۱۹۹۸) و مجاری (کوچش، ۲۰۰۵) حضور دارند. ایوسویتسر (۱۹۹۰) متوجه شد که استعاره‌های دانستن دیدن است و استعاره عام‌تر ذهن بدن است را می‌توان در بسیاری از زبان‌های اروپایی پیدا کرد و احتمالاً می‌تواند نامزدهای خوبی برای استعاره‌های (تقریباً) جهانی باشند. به عنوان مثال پایانی لیکاف و جانسون (۱۹۹۹) استعاره‌های به کار رفته برای زندگی درونی فرد را در انگلیسی و ژاپنی توصیف می‌کنند. استعاره‌هایی چون خود - کنترلی تملک جسم است، فاعل و خویشتن دشمن هم هستند، و خویشتن کودک است در زبان‌های انگلیسی، ژاپنی و مجاری حضور دارند (نگاه کنید به فصل ۴). با فرض این‌که زندگی درونی یک پدیده کاملاً دست‌نیافتنی، و به همین دلیل ظاهراً به‌شدت به زبان و فرهنگ وابسته است، انتظار می‌رود که تغییرات فرهنگی زیادی در این استعاره مشاهده شود (برای بحث بیشتر در مورد این استعاره‌های خویشتن-وابسته نگاه کنید به فصل ۴). در این صورت در کل، مواردی هست که استعاره‌های مفهومی جهانی یا دست‌کم تقریباً جهانی یا به صورت بالقوه جهانی تشکیل می‌دهند.

چه‌گونه ممکن است چنین استعاره‌های مفهومی‌ای در چنین زبان‌ها و فرهنگ‌های گوناگونی وجود داشته باشد؟ مگر نه این‌که زبان‌ها به خانواده‌های زبانی بسیار متفاوت تعلق دارند و خود نماینده فرهنگ‌های بسیار متفاوت در جهان هستند. چندین پاسخ برای این پرسش وجود دارد: اول، می‌توانیم پیشنهاد کنیم که همه این زبان‌ها به تصادف استعاره‌های مفهومی یکسانی برای خوش حالی، زمان، هدف، و جز این‌ها پیدا کرده‌اند. دوم، می‌توانیم این امکان را در نظر بگیریم که زبان‌ها این استعاره‌ها را از هم‌دیگر وام گرفته‌اند. سوم، می‌توانیم استدلال کنیم که ممکن است یک اساس جهانی برای وجود استعاره‌های یکسان در زبان‌های گوناگون وجود داشته باشد.

اجازه بدهید مثالی از استعاره خوش حالی بالاست را در نظر بگیریم که ابتدا توسط لیکاف و جانسون (۱۹۸۰)، آن گونه که در زبان انگلیسی به کار می‌رود، مورد بحث قرار گرفت. این استعاره مفهومی را می‌توان در عبارت‌های زبانی‌ای چون احساسی در بالا بودن، روی ابرها بودن، شنگول بودن و مانند این‌ها پیدا کرد. یو (۱۹۹۵، ۱۹۹۸) متوجه شد که این استعاره مفهومی در زبان چینی نیز یافت می‌شود. شواهد نشان می‌دهند که در زبان مجاری هم وجود دارد (برای بحث در این باره نگاه کنید به کوچش، ۲۰۰۵). زبان‌های انگلیسی، مانند این چینی، و مجاری (یک زبان فین و اوگری-اورالی) متعلق به خانواده‌های زبانی مختلفی هستند که در بیشتر طول تاریخ تکامل خود مستقل از یکدیگر بوده‌اند. هم‌چنین خیلی بعید است که این سه زبان در تاریخ خود تأثیر مهمی بر یکدیگر گذاشته باشند. این بدان معنی نیست که چنین تأثیری در ارتباط با استعاره‌ها هرگز در هیچ زبان خاصی اتفاق نمی‌افتد (مثلاً فرایندهای جهانی شدن و کاربرد گسترده اینترنت ممکن است برخی استعاره‌های مفهومی مثل زمان کالا است را «جهانی» سازد)، اما این فقط بدان معنی است که پیشنهاد بدهیم در این سه زبان این احتمال وجود ندارد که مثلاً، زبان مجاری آن را از چینی وام گرفته باشد و انگلیسی از مجاری.

پس چه گونه یک استعاره مفهومی در سه زبان متفاوت پیدا شده است؟ بهترین پاسخ ظاهراً این است که نوعی «تجربه جهانی بدنی» وجود دارد که به پیدایی آن منجر شده است. لیکاف و جانسون قبلاً استدلال کردند که ما در زبان انگلیسی به این دلیل این استعاره را داریم که هنگام خوش حالی تمایل داریم از لحاظ فیزیکی بالا باشیم، فعال باشیم، به اطراف حرکت کنیم، بالا و پایین بپریم، جست‌و‌خیز کنیم، لبخند بزنیم (به اصطلاح نیش [گوشه لب] خود را باز کنیم)، تا این که پایین باشیم، غیرفعال و ساکت باشیم و جز این‌ها. این‌هایی تردید تجربه‌های جهانی وابسته به خوش حالی (یا به عبارت دقیق‌تر، شادی) هستند و احتمالاً به صورت بالقوه استعاره‌های مفهومی جهانی (یا تقریباً جهانی) را تولید می‌کنند. پیدایی یک استعاره مفهومی بالقوه جهانی، البته، به این معنی نیست که

خود عبارت‌های زبانی در زبان‌های مختلفی که یک استعاره مفهومی خاص دارند یک‌سان باشند (مثلاً، نگاه کنید به بارسلونا، ۲۰۰۰؛ معالج، ۲۰۰۴).

کوپش (۱۹۹۰، ۲۰۰۰)، افزون بر این، پیشنهاد کرد که تجربه‌های بدنی (بالقوه) جهانی را می‌توان در کنایه‌های مفهومی وابسته به مفاهیم خاص نیز پیدا کرد. مخصوصاً در مورد مفاهیم عاطفی، مثل خوش‌حالی، خشم، عشق، غرور، و جز این‌ها، کنایه‌ها با انواع مختلف واکنش‌های فیزیولوژیکی، رفتاری و عاطفی-احساسی متناظرند. این واکنش‌ها نیم‌رخ‌های اساسی بدن مفاهیم عاطفی را در اختیار ما قرار می‌دهند. از این رو، کنایه‌ها احساسی از ماهیت جسمانی مفاهیم را به ما می‌دهند، و «جسمانیت» مفاهیم ممکن است هم‌پوشانی داشته باشد، یعنی (تقریباً) جهانی در میان زبان‌ها و خانواده‌های زبانی مختلف هم‌زمان شده باشد. این جسمانیت جهانی ممکن است به پیدایی استعاره‌های مفهومی مشترک منجر شده باشد.

گردی (۱۹۹۷ الف، ب) با پیشنهاد این که ما باید میان «استعاره‌های مرکب» و «ساده» تمایز قائل شویم دیدگاه لیکاف و جانسون را بیشتر بسط داد. ایده او این بود که استعاره‌های مرکب (مثلاً، نظریه‌ها ساختمان‌اند) متشکل از استعاره‌های ساده هستند (مثلاً، سازمان منطقی ساختار فیزیکی است). استعاره‌های ساده متشکل‌اند از هم‌بستگی‌های یک تجربه ذهنی و یک تجربه فیزیکی. در واقع، معلوم شد که بسیاری از استعاره‌های مفهومی بحث‌شده در نوشته‌های زبان‌شناسی شناختی از این لحاظ استعاره ساده یا اولیه هستند. برای نمونه، شادی بالاست به بهترین صورت به مثابه یک استعاره اولیه دیده می‌شود که در آن شاد بودن یک تجربه ذهنی است و از لحاظ بالا بودن یک تجربه فیزیکی است که پیوسته با آن همراه است. دیگر استعاره‌های اولیه عبارت‌اند از بیشتر بالاست، هدف‌ها مقصدها هستند، و صمیمیت نزدیکی است. این استعاره‌های اولیه هستند که به صورت بالقوه جهانی‌اند. به علاوه، به گفته گردی، استعاره‌های اولیه در یک سطح نسبتاً خاص و محلی از مفهوم‌سازی و از این رو در مغز عمل می‌کنند.

در عین حال، هم‌چنین می‌توانیم وجود استعاره‌های عام‌تر را هم فرض بگیریم. برای مثال، در بسیاری از زبان‌ها و فرهنگ‌های جهان، جانوران غالباً به‌مثابه انسان و انسان‌ها به‌مثابه جانور تعبیر می‌شوند؛ انسان‌ها غالباً به‌مثابه اجسام و اجسام به‌مثابه انسان مفهوم‌سازی می‌شوند و به همین ترتیب. یک مثال معروف از استعاره اجسام به‌مثابه انسان را باسو (۱۹۶۷) تعریف کرده است؛ او نشان داد که در زبانِ آپاچی غربی اتومبیل‌ها به‌طور استعاری در قالبِ بدنِ انسان نام‌گذاری می‌شوند. وانگهی، اثر هاینه و هم‌کارانش (هاینه، کلاودی، و هونمایر، ۱۹۹۱؛ هاینه، ۱۹۹۵؛ هاینه و کوتوا، ۲۰۰۲) دیگر فرایندهای استعاری در مقیاس وسیع که مردم ظاهراً به صورت (تقریباً) جهانی به کار می‌برند را آشکار می‌سازد؛ برای مثال، روابط فضایی عموماً به مثابه اندام‌های بدن انسان فهمیده می‌شوند (مثلاً سر به معنی بالا، پا به معنی پایین). این استعاره‌های مفهومی عام، علاوه بر استعاره‌های اولیه که قبلاً بحث شد، ظاهراً ویژگی‌های طراحی کلی مغز/ذهن انسان هستند.

در این جا ظاهراً روشن است که ویژگی‌های مشترک در تجربه انسان نیروی عمده تشکیل استعاره‌هایی هستند که ما در اختیار داریم. همین نیرو بسیاری از استعاره‌هایی را برای ما تولید می‌کند که می‌توانیم آن‌ها را تقریباً جهانی یا بالقوه جهانی در نظر بگیریم. اما ویژگی‌های مشترک در تجربه انسان تنها نیرویی نیست که در فرایند تشکیل و کاربرد استعاره‌ها نقش بازی می‌کند. نیروهای دیگری هم وجود دارند که با جهانی بودن در تولید استعاره‌ها مخالفت می‌کنند.

استعاره و بافت

همان‌گونه که قبلاً دیدیم، در زبان‌شناسی شناختی، استعاره به صورت مجموعه‌ای از نگاشت‌های بین دو حوزه تعریف می‌شود. با توجه به این تعریف، درک یک عبارت استعاری خاص صرفاً مستلزم مشخص‌سازی یک نگاشت خاص از یک استعاره مفهومی است که آن عبارت بیان می‌کند. این

دیدگاه ظاهراً هرگونه امکانی را که بافت نقشی در کاربرد استعاره داشته باشد کنار می‌گذارد.

بافت و درک استعاری

اما، در مطالعه چگونگی تعبیر استعاره‌ها اتفاق نظر زیادی در این باره وجود دارد که درک عبارت‌های استعاری خاص مستلزم آشنایی با بافتی است که استعاره در آن به کار می‌رود (نگاه کنید، مثلاً، به گیبز، ۱۹۸۷). به عبارت دیگر، بیشتر کارهای تجربی بر روی درک استعاره نشان می‌دهد که تعبیر استعاره تنها در بافت ممکن است؛ یعنی، تعبیر استعاره بر حسب بافت تغییر می‌کند و از این رو، استعاره و بافت به شدت به هم مربوط می‌شوند. در نتیجه، می‌توان استدلال کرد که نظریه استعاره مفهومی مسئله‌دار است، زیرا معنی استعاری فقط نتیجه استعاره‌ها (یا نگاهت‌ها)ی مفهومی یا پی‌آمد (استنباط)‌های استعاری نیست. برای نشان دادن اثر بافت، یک مثال اخیر در این باره که بافت می‌تواند معنی استعاری را تغییر دهد، از اثر ریچی (۲۰۰۴: ۲۷۸) در نظر بگیرید:

(۱) «از آخرین باری که ترا دیدم شادتر به نظر می‌رسید. قبلاً همیشه ناراضی بودید و به‌راحتی به هم می‌ریختید، اما حالا راضی به نظر می‌رسید و آرامش درونی دارید.»
«همسر یک لنگر^۱ است.»

با فرض نظریه «ارتباط‌گرایی^۲» او در مورد استعاره، ریچی (۲۰۰۴: ۲۷۸) تعبیر این فرایند را به صورت زیر ارائه می‌دهد:

در بافت مکالمه (۱) حافظه کاری^۳ حاوی تقابلی میان حالت قبلی ناراضی و پریشان‌خاطری و حالت فعلی رضایت و آرامش است. ایده‌ها و عواطف وابسته به خاطر جمعی، آرامش و امنیت [حاصل از لنگر انداختن] به ایده‌ها و عواطف همراه با رضایت و نبود نگرانی در زندگی کنونی گوینده، که قبلاً فعال شده است، وصل و به همین دلیل تقویت و به مفهوم همسر مربوط خواهد شد، و در

1. anchor

2. connectivist

3. working memory

استعاره، جسمانیت و بافت ۲۳

بی آن، ارتباط‌های میان همسر و احساس رضایت و نبود نگرانی ایجاد یا تقویت می‌شود.

اما در بافت دیگر معنی استعاره لنگر تغییر می‌کند. ریچی (۲۰۰۴: ۲۷۸) مکالمه دیگری ترتیب می‌دهد که در آن باز هم لنگر می‌تواند به کار برود:

(۲) «ظاهراً از زندگی خسته شده‌اید، کلافه به نظر می‌رسید. قبلاً خیلی مشتاق تجربه تازه بودید، اما حالا ظاهراً آن شور اشتیاق سابق رخت بر بسته است.»
«همسرم یک لنگر است.»

ریچی (۲۰۰۴: ۲۷۸) تبیین زیر را برای تعبیر کاربرد دوم استعاره پیشنهاد می‌کند:

در بافت مکالمه (۲) حافظه کاری حاوی تقابلی میان شور و شوق زندگی قبلی و حالت بی‌حوصلگی و کلافگی فعلی است، و بنابراین الگوی ارتباط درست مخالف مکالمه اول است. در هر دو مورد، ایده‌ها و عواطف فعال شده در خلال این فرایند تعبیری به ایده‌ها و عواطف مشابه قبلاً فعال شده در حافظه کاری شرکت‌کنندگان وصل و به صورت بخشی از حافظه کاری هر کدام حفظ خواهد شد، که ممکن است بر پردازش اطلاعات بعدی اثرگذار باشد (البریتون، مک‌کون، و گریگ، ۱۹۹۵).

لنگر مثالی از آن چیزی است که ریچی آن را «استعاره مبهم» می‌نامد. تعبیر این استعاره‌ها با تغییر بافتی که در آن به کار می‌روند تغییر می‌کند. این تفاوت‌ها در تعبیر حاصل پردازش استعاره «در بافت اطلاعات اکنون فعال شده است.» او این فرایند تعبیری را به صورت زیر خلاصه می‌کند:

وقتی گوینده به «همسر» اشاره می‌کند، سطح فعال‌سازی ویژگی‌های وابسته به مفهوم همسر، همراه با سطح فعال‌سازی هرگونه اطلاع دیگری در باره رابطه گوینده با همسرش که ممکن است وارد مکالمه شده باشد، افزایش می‌یابد. وقتی به «لنگر» اشاره می‌کند عناصر گوناگون (واقعیات، ایده‌ها، تصاویر و عواطف)

وابسته به «لنگر» به صورت لحظه‌ای فعال می‌شوند؛ آن واقعیاتی که ارتباط چندانی با محتوای حافظه کاری ندارند بازدارنده و آن‌هایی که با این محتوا ارتباط دارند تقویت می‌شوند. ویژگی‌هایی چون شکل، رنگ، وزن، و ترکیب فلزی لنگر با هیچ چیزی در مکالمه مرتبط نیستند. بنابراین به سرعت سرکوب می‌شوند (ریچی، ۲۰۰۴: ۲۷۹).

ریچی، در پرتو این دیدگاه تعبیر استعاره، رابطه میان تبیین استعاره خود (که آن را نظریه ارتباط^۱ می‌نامد) و نظریه استعاره مفهومی، که ابتدا توسط لیکاف و جانسون مطرح شد، را به صورت زیر توصیف می‌کند:

استعاره‌های مبهم. ایده‌های مطرح شده در بالا شبیه ادعای لیکاف و جانسون (۱۹۸۰، ۱۹۹۹) هستند که موضوع^۲ در واقع بر حسب وسیله^۳ [قلیبه] تجربه می‌شود، دیدگاه ارتباط تأکید بیشتری را بر نسبت بافتی استعاره می‌گذارد، و فرض نمی‌کند که استعاره مفهومی مقدم بر عبارت زبانی است. وانگهی، چون مدل ارتباط با کنش تعبیر یک پیام خاص شروع می‌شود، در این فرض نظریه استعاره مفهومی شریک نیست که بنابراین عبارت‌های از لحاظ موضوعی مشابه ضرورتاً عبارت‌های یک استعاره مفهومی-زیربنایی مشترک هستند. مدل ارتباط به این فرض هم منجر نمی‌شود که گوینده یا نویسنده احتمالاً عبارت‌های مختلفی را از یک استعاره مفهومی مشترک برای یک تک موضوع استخراج می‌کند، آن‌گونه که نظریه استعاره مفهومی معتقد است (شن و بالابان، ۱۹۹۹؛ کی‌سار و بلای، ۱۹۹۹).

ریچی در این جا سه ادعا مطرح می‌کند: (۱) برخلاف نظریه استعاره مفهومی، نظریه ارتباط «فرض نمی‌کند که استعاره مفهومی مقدم بر عبارت زبانی [وابسته به یک استعاره مفهومی] است» (ریچی، ۲۰۰۴: ۲۸۱). (۲) برخلاف نظریه استعاره مفهومی، نظریه ارتباط ادعا نمی‌کند که «عبارت‌های از لحاظ مفهومی مشابه ضرورتاً عبارت‌های یک استعاره مفهومی - زیربنایی مشترک هستند»

1. connectivity theory

2. topic

3. vehicle

(ریچی، ۲۰۰۴: ۲۸۱). (۳) برخلاف نظریه استعاره مفهومی، نظریه ارتباط ادعا نمی‌کند که «گوینده یا نویسنده احتمالاً عبارات‌های مختلفی را از یک استعاره مفهومی مشترک برای یک تک‌موضوع استخراج می‌کند» (ریچی، ۲۰۰۴: ۲۸۱).

در مورد ادعای (۱)، من می‌گویم، که در موارد زیادی در جریان استفاده از عبارات‌های استعاری خاص، استعاره‌های مفهومی‌ای از پیش در نظام مفهومی شخص وجود دارند که ممکن است بر کاربرد استعاره‌های زبانی اثر بگذارند. در بافت مکالمه اول، مفهوم ساز ۱ / گوینده ۱ در مورد زندگی مفهوم ساز ۲ / گوینده ۲ و حالت عاطفی کنونی اظهار نظر می‌کند. مفهوم ساز ۲ / گوینده ۲ در پاسخ به این اظهار نظر به ایده رابطه خود با همسرش، و همین‌طور به ثبات و توانی که از او دریافت می‌کند، تکیه می‌کند. به عبارت دیگر، سه مفهوم در پاسخ او مهم به نظر می‌رسد: زندگی، رابطه انسانی و توان / پایداری عاطفی. دست‌کم یکی از استعاره‌های مفهومی متعارف وابسته به هر کدام از این سه مفهوم ممکن است بر انتخاب استعاره به کار رفته توسط مفهوم ساز ۲ / گوینده ۲ اثرگذار باشد: استعاره زندگی سفر است (تدارک، راهی شدن، پیش‌رفت کردن، هدف داشتن، جهت را از دست دادن)، استعاره روابط انسانی اتصالات فیزیکی است (پیوند، رابطه، وابستگی، قطع رابطه و جز این‌ها)، استعاره توان / پایداری عاطفی توان / پایداری فیزیکی است (لنگر، حمایت، مهار اصلی، وابسته بودن، تکیه زدن). به طور ایده‌آل مفهوم ساز ۲ / گوینده ۲ عبارت استعاری‌ای را انتخاب خواهد کرد که با هر سه سازگار باشد و محتوای خاصی را که مورد نظر اوست بیان کند، یعنی این که همسرش توان / پایداری عاطفی به زندگی او بخشیده است. واژه لنگر با استعاره زندگی سفر است سازگار است چون لنگر وسیله‌ای است که در سفرهای دریایی به کار می‌رود. با استعاره روابط انسانی اتصالات فیزیکی است هم به این دلیل سازگار است که لنگر به طور فیزیکی به کشتی متصل می‌شود. و با استعاره توان / پایداری عاطفی توان / پایداری فیزیکی است هم سازگار است چون لنگر اجازه نمی‌دهد کشتی از محل امن بندر دور بشود. به علاوه، در ارتباط با معنی مورد

نظر، استعاره لنگر چیزی را می‌گوید که مفهوم سازِ ۲/ گوینده ۲ می‌خواهد در پاسخ‌اش بگوید: «در زمانِ خطر در جریانِ زندگی، همسر مرا به ثباتی که لازم دارم می‌رساند.» بدونِ وجودِ قبلی این استعاره‌های مفهومی متعارف در ذهن مفهوم‌ساز/ گوینده، فهم این که چرا آن استعاره مفهومی خاص را انتخاب می‌کند دشوار است.

مکالمه دوم در باره مشکلاتی است که مفهوم‌سازِ ۲/ گوینده ۲ در رابطه‌اش با همسر خود در موردِ هدف‌های زندگی پیدا می‌کند. در این بافت نیز ما با استعاره‌های زندگی سفر است و روابطِ انسانی اتصالاتِ فیزیکی است سر و کار داریم، چون مفهومِ زندگی و رابطه موضوع مکالمه هستند: مشکلاتِ زندگی مفهوم‌سازِ ۲/ گوینده ۲ و رابطه‌اش با همسرش موردِ بحث قرار می‌گیرد. اما در این جا استعاره توان / ثباتِ عاطفی توان / پایداری فیزیکی است با استعاره دیگری جایگزین شده است: استعاره نبودِ آزادی در کنش نبودِ آزادی در حرکت است. این جایگزینی به این دلیل است که مفهوم‌سازِ ۲/ گوینده ۲ همسرش را به‌خاطر ناتوانی خودش در رسیدن به برخی هدف‌های زندگی سرزنش می‌کند. استعاره نبودِ آزادی در کنش نبودِ آزادی در حرکت است، در واقع، یکی از نگاه‌های استعاره زندگی سفر است و همین نگاه‌هاست، یا تناظر، است که در بافتِ جدید برجسته می‌شود.

در این صورت، به‌طورِ خلاصه، در هر دو مکالمه سه استعاره مفهومی متعارف حضور دارد. دو تا از آن‌ها در دو بافت شریک‌اند اما سومی متفاوت است. دو استعاره مختلف، توان / ثباتِ عاطفی توان / پایداری فیزیکی است و نبودِ آزادی در کنش نبودِ آزادی در حرکت است حاملانِ اصلی معنای موردِ نظر (ثباتِ عاطفی در برابر نبودِ آزادی در کنش) در دو موقعیت‌اند، اما هر دو با دو استعاره مفهومی دیگر که به‌طورِ متعارف برای مفهوم‌سازی موضوع بحث شده در مکالمه‌ها به کار می‌روند سازگار شده‌اند. در بابِ ادعای (۲) که، بر خلافِ نظریه استعاره مفهومی، نظریه ارتباط ادعا نمی‌کند «که عبارت‌های از لحاظِ موضوعی مشابه ضرورتاً عبارت‌های

یک استعاره مفهومی زیربنایی مشترک‌اند» (ریچی، ۲۰۰۴: ۲۸۱) دیدگاه من این است که هیچ‌جا در نظریه استعاره مفهومی چنین نکته‌ای مطرح نشده است. در زبان‌شناسی شناختی عموماً پذیرفته شده است که یک مفهوم خاص ممکن است که در چند چارچوب یا حوزه ذهنی مختلف به کار برود. همین گفته در مورد مفاهیم به طور استعاری به کار رفته نیز صادق است. در مثال پیش، مفهوم لنگر ممکن است بخشی از حوزه پایداری فیزیکی و حوزه آزادی کنش باشد. هماهنگی با پیشنهاد ریچی، انتخاب حوزه مناسب و از این رو استعاره مفهومی مناسب به موضوع مکالمه بستگی پیدا می‌کند.

در مورد ادعای (۳) که، بر خلاف نظریه استعاره مفهومی، نظریه ارتباط ادعا نمی‌کند «که گوینده یا نویسنده احتمالاً عبارات‌های متفاوتی را از یک استعاره مفهومی مشترک برای یک تک‌موضوع استخراج می‌کنند» (ریچی، ۲۰۰۴: ۲۸۱) من فکر نمی‌کنم نظریه استعاره مفهومی این نکته را قبول داشته باشد. همان‌گونه که در جای دیگر مطرح کرده‌ام (کوچش، ۲۰۰۲/۲۰۱۰ الف) استعاره‌های مفهومی در آنچه من آن را سطح «فرا فردی» می‌نامم وجود دارند، که در آن مفاهیم خاص به روشی بافت‌زدایی شده در نظام مفهومی به طور استعاری به هم مربوط می‌شوند. شاید بشود پیشنهاد کرد که این همان چیزی است که در حافظه بلندمدت اتفاق می‌افتد. اما گفتمان‌های واقعی در سطح «فردی» تولید می‌شوند، که در آن مفاهیم به طور استعاری به هم مربوط شده در بافت‌های موقعیتی خاص به کار می‌روند، یعنی، جایی که مفاهیم استعاری ما برای منظوره‌های خاص معنی‌سازی بافت‌مند می‌شوند. اگر، با فرض یک موضوع خاص، یک معنای خاص باید بیان بشود، ما عبارتهایی را انتخاب می‌کنیم که حامل آن معنی باشند، بدون توجه به این که آیا نمونه‌ای از یک استعاره است یا استعاره‌های مختلف. مفاهیم استعاری در نظام استعاری سازگارند، اما لازم نیست به یک روش سازگار «تصویرگرایانه^۱» در گفتمان‌های واقعی به کار بروند.